

- ۵ - ارائه طرحی به وزارت آموزش و پرورش درباره تغییرات اساسی و سازمان اداری و آموزشی وزارتخانه مذکور.
- شعارهایی که به آن معتقد بوده و رژیم به آن نزدیک گردیده است؟
- ۶ - استقلال سیاسی ایران از قبود اقتصادی و سیاسی خارجی.
- ۷ - تکامل و تحول اجتماعی.
- ۸ - تغییر در روابط زشت و پوسیده و ظالمانه اجتماعی.
- ۹ - کوشش برای بیداری و آشنازی همه قشرها و طبقات اجتماع به حقوق خویش.
- ۱۰ - برخورداری عامه از فرهنگ و سعاد و حقوق اجتماعی.
- ۱۱ - بالا رفتن درجه تمدن و صنعت و فرهنگ و ثروت عمومی جامعه.
- ۱۲ - مبارزه با اذکار خرافی و سنت‌های ارتقاگویی که جامعه را به رکود و انحطاط کشانده است.
- ۱۳ - نجات جوانان از غربیزدگی.
- ۱۴ - آشنازی نسل جوان با تروتهای نژادی و ملی و سرچشمه‌های زاینده فرهنگ خویش و بازیافت شخصیت گمشده و پایمال شده‌اش.
- ۱۵ - رهاکردن نسل قدیم از خرافات و کهنه‌گویی‌های منحطی که بنام مذهب در جان و مغزش خانه کرده و اسلام را از رکود و کهنه‌پرستی و سنت‌های ارتقاگویی و نهایتاً مبارزه با آخوندزدگی و غرب زدگی یعنوان یک انقلاب فرهنگی.
- نویسنده بزرگترین تصمیم خود را در زندگی بازگشت به ایران می‌داند و آن زاده دو عامل بود:

جلوگیری از فشار بیشتر بوده؟ برای خودسازی بیشتر بوده؟ (با توجه به مطالب صفحات ۴۸۸ - تا ۴۷۷ م.آ.)

۳۲ - بخش اول) و یا و بطور کلی چه عوامل و شرایط عینی و روحی و ذهنی موجب ارائه آن تامه گردیده است؟ و بیاد بیاوریم سخنرانی دکتر رایش از شروع نمایشنامه ابوزر داشتند که قرار بود ایشان چند دقیقه بیشتر صحبت نکنند اما هنگامی که شایع شد بیشی در زیر من نمایش کار گذاشته شده، دکتر با چه ایثاری سخنان خود را طولانی نمود تا اگر قرار است کسی شهید شود آن کس دکتر باشد نه دیگری.

ج - خلاصه‌ای از موارد مطرح شده در متن نامه‌ها:

- ۱ - هیأت حاکمه ایران منکی به یک طبقه اجتماعی مشخص نیست (پایگاه طبقاتی ندارد)
- ۲ - هیأت حاکمه ایران مجری اوامر است.
- ۳ - اتفاقاً به مأموران اطلاعات و مطبوعات کسانی که معرف اوضاع ایران در خارج هستند بدین لحاظ که سهل انگار و ضعیف‌اند و اینکه آگاهی درست و عمیقی از ایران نداشته و فقط کارشان مقداری اوراق رنگین و تحمیل بودجه‌ای هنگفت بر دولت می‌باشد.
- ۴ - شروع به کار دکتر پس از بازگشت از فراتر از عنوان دبیر، زیرا آشنا و رایطی در دانشگاه مشهد نداشت.



- ۱۶ - ظرفیت فکری اجتماعی زمان و شرایط تازه در ایران به اندازه‌ای وسیع شده که من می‌توانم در آن به کار علمی و فکری خود پردازم و به عبارت دیگر فرصت‌های تازه و مجالهای وسیع و نویش پدید آمده است که من می‌توانم نه هم چون گوشی‌گیر بی‌کارهای بلکه به عنوان یک عنصر مثبت و فعال علمی کار کنم.
- ۱۷ - دوم اینکه من در اثر تجربیات گذشته و نیز تحلیل مسائل اجتماعی و آشنازی با جهات سیاسی و اوضاع و احوال کشور و برداشت‌های گذشته بر آن شدم

فلسفی، اجتماعی و تجربیات مختلف گذشته و آشنازی دقیق و بدینسانه به عموم و بیان اثر بودن و بیان ثمر بودن کارهای از این نوع و نیز عدم آمادگی روحی و فکری و شخصی که پیدا کرده موجب شده است که یک حالت منزوی و منفرد پیدا کنم و این حالت و این روش زندگی ام چنان بارز است که گمان نمی‌کنم سازمان اطلاعات از آن بی خبر باشد. زیرا وجوده اشتراک روحی و فکری ام را هر روز با دیگران کمتر و ضعیف‌تر می‌بایم و مطالعه و تحقیق و تفکر را از مباحثه و جلسه و آمد و رفت‌ها مفیدتر می‌دانم (آنهم نه به خاطر ملاحظه کاری سیاسی) یا خوشایند مسئلان امنیتی که شما بهتر از هر کس می‌دانید من یک عنصر جبون و سست نیستم که اگر به کاری معتقد باشم بخاطر حفظ منافع شخص و شغل و حقوق از ابراز عقیده‌ام بهرامم.

قضایوت در مورد مقادیر متن را بعهده خواتنه محترم و محلق بی‌نظر می‌گذاریم و تنها به ذکر چند نکته اکتفا می‌کنیم در مورد ابتدا، اگر هیأت حاکمه ایران پایگاه طبقاتی ندارد و رسالت او حافظ هیچ طبقه‌ای نیست و لذا به آسانی هر وقت مصلحت بداند طبقه‌ای را به نفع جامعه یا طبقات مختلف جامعه قربانی کند، هرچند آن طبقه نیرومند باشد، در اینجا مشخص نگردیده که اگر رژیم پایگاه طبقاتی ندارد پس وایسته به چه قشری از جامعه است و شاید منظور این باشد که رژیم بکلی از اشاره جامعه بیگانه می‌باشد و این مسأله هنگامی روشن نر می‌گردد که در بند دوم اشاره گردید که هیأت حاکمه مجری اوامر است اما معلوم نیست که مجری اوامر کی و یا چه کسی و چه کسانی می‌باشد؟ (داخلی یا خارجی) (البته قلم خورده‌گی بعد از کلمه « مجری اوامر» در نوشته مشکوک بنظر می‌رسد) بند سوم اشاره

که نسل امروز جامعه ما پیش از آنکه به یک مبارزه سیاسی محتاج باشد به یک خوارک فکری و یک طرز تفکر عمیق علمی روشنگر و صمیمی تیازمند است.

۱۸ - اطلاعات اجتماعی زیادی در مملکت انجام گرفته مانند کوبیده شدن فشودالیسم.

۱۹ - طبقات محروم می‌توانند در چهارچوبهای سیاسی موجود به از میان بردن تبعیضات طبقاتی و تحقق ایده‌آل‌های طبقاتی و اجتماعی خود امیدوار باشند آنهم می‌توسل به کار نند.

۲۰ - خوشبینی نویسنده به کم شدن فشارهای سیاسی با توجه به بازجوئی‌های ساواک پس از دستگیری دکتر در مرز و اینکه به جای چند ماه، دکتر پس از سی روز آزاد شد (و آن مدت هم به حرف زدن و بحث کردن و قانع کردن متهم از نظر فکری می‌گذرد).

۲۱ - فرق ایران امروز و ایران دیروز (بعد از ۵ سال دوری دکتر از ایران).

۲۲ - در اثر عوامل مختلف سنی، خانوادگی،

میخواستند این روزهای خوش را بازیگران و هنرمندان ایرانی را در این کشور معرفی کنند. این روزهای خوش بسیار محبوب شدند و بسیاری از ایرانیان این روزهای خوش را دیدند و آنها را می‌پسندیدند. این روزهای خوش بسیار محبوب شدند و بسیاری از ایرانیان این روزهای خوش را دیدند و آنها را می‌پسندیدند.



بنده اشاره شده که پیش از حرکت سیاسی به خودآگاهی و ایدئولوژی واضح نیاز است).

بنده هیجده: اشاره به اصلاحات عمیق اجتماعی مثل رفع فتووالیسم در ایران.

بنذ نوزده: امیدواری طبقات محروم به آینده برای احراق حق، آنهم بی توسل به کار تُند (اصلاح گرانی) بنده بیست: خوشبینی نویسنده به کم شدن فشار سیاسی.

بنده بیست و یک: فرق ایران امروز و دیروز.

بنده بیست و دو: منزلوی و منفرد شدن نویسنده (به بنده بیست و دو در ارتباط با بنده شائزده توجه شود)

۵: در ادامه این مقال سعی گردیده تا شعهای از آراء دکتر در سالهای قبل و بعد ۱۳۴۸ و همچنین همان سالها درباره موضوعات مطرح شده در نامه به اختصار ذکر شود. لازم به تذکر است که این مطالب صرفاً جهت پیگیری تحقیقات بیشتر از این گردیده است.

در سال ۱۳۴۱ در انتقاد از فتووالیسم می نویسد: ۶ شاه دهقانان را برای درهم کوبیدن فتووالیسم بسیج کرد و زاندارمها در دهات به عناصر چپی تند رو تبدیل گردید !!

و خلاصه فعل ارثیم ما اگر راستش را بخواهید یک

یه بوروکراسی مرده آن روز و تحمیل خرجهای و هزینه های عده به دولت آنهم بدون کار کرد معین توسط کارگزاران سهل انگار و ضعیف و نااگاه، از اوضاع ایران دارد.

بنده چهارم: به جایگزینی رابطه به جای شابطه در تشکیلات آموزش عالی ایران و استخدام دکتر به عنوان دبیر (آنهم دبیر انشاء!) اشاره دارد.

بنده پنجم: اشاره به نارضایتی از وضع موجود آموزش و پرورش و لذا طرح وزارت مذکور درباره تغییرات اساسی و سازمان اداری، آموزشی آن (استفاده از هر فرصت ممکن برای تغییر).

بنده ششم تا دوازدهم معین شعارهایی است که نویسنده اشاره به نزدیک شدن روزیم به این شعارها دارد.

بنده سیزده و چهارده و پانزده: با اشاره به غربزدگی بطور تلویحی به مبارزه با غربزدگی و در تیجه مبارزه با عوامل و شرایط ایجاد کننده غرب زدگی می پردازد.

بنده شائزده: اشاره به این دارد که نویسنده نه خود را به عنوان گوشه گیر بین کاره بلکه به عنوان یک عنصر قعال و مشیت امیدوار است که در شرایط تازه ایران بتواند کار علمی فکری کند.

بنده هفده: نسل، قبل از یک حرکت سیاسی به یک خواراک فکری و یک طرز فکر عمیق و علمی روشنگر و صحیح نیاز دارد (اینجا حرکت سیاسی نفی نشده



«عشق به آزادی و تعصی که به میهم و مردم دارم
چنان است که با کمترین موج تازهای که بر چهره این
امت که معموق من است من شنید زندگی خودم
مسئولیتهای خانوادگی ام، زن و فرزند و پدر و مادر و
قوم و خویش و کار و گرفتاری و تکالیف شخصی ام و
حتی خورد و خواب را فراموش می‌کنم. هنوز همچون
آن جوان مجرد آزاد پرپور همواره آماده‌ام که برای
آزادی برای نجات ملتم تا برای خوشبختی این نسل
اگر بخواهد هرچه دارم با قبول منت و شرمندگی از
عجز و تهیه‌ستی ام ایثار کنم. شرمندگی ازیرا یک معالم
جز مفرش که کار می‌کند و جز دلش که می‌زند چه
دارد؟ و این دو در راه نجات و برای آزادی انسان به
چند میارزد میدانم به هیچ...» (م. آ. ۳۲ حوالی سالهای
۴۸).

«دولت بر همه چا سلطنت است، همه چهره‌های
زندگی را او نتاب زده است. همه چای اجتماع را
اشغال کرده است، تنها کسانی که با او همسازند گامی
میتوانند برداشت، دیواری قطور در برابر من» (سنه
شبیه ۲۳ آربیبهشت ۱۳۴۹ م. آ. ۳۲ ص ۲۴۵۷).

«این یک تکلیف مذهبی بود در اختناق و فشار و
وحشت در حکومت قصر برای آنکه عشق به علی یا
عشق به مسیح‌ها بماند باید پنهان ماند. این یک حکم
قدس بود در این قرن‌های وحشت و خون و خفغان
مهر علی را تها و تنها تقهی و کتسان در دلها نگاه داشته
است و گرنه ریشه آن را در همان قرن اول و دوم

روزیم شاهنشاهی سوسیالیست انقلابی است! و مسلم
طبق حسابهای مارکس چند هفته و یا چند ماه دیگر
بدل به یک رژیم شاهنشاهی کمونیست خواهد
گردید!!!

زماداران ایران نیز خوشبختانه از این سرعت
تبديل به حد اعلاه برخوردارند و در فاصله چند ماه از
چوبیه به فیدل کاسترو و از تزار به لشین من توائند
تبديل شوند. اما مردم ما سخت باورند و بیهوده این
آقایان این همه زحمت و دردسر برای خودشان بار
من آورند. ملت چون قرنهاست سوره تاخت و تاز
ترکمنها بوده است، از این تاکتیک خوب واقف است»
(م. آ. ۳۵ ص ۶۰۶).

«در مملکتی که فقط دولت حق حرف زدن دارد
هیچ حرفی را باور نکنید.» (م. آ. ۲۰ ص ۴۸۳).

«ای دریغ! هنگامیکه بیگانه بر میهمی چیزیه است
هنگامیکه آزادی در بند است نه تنها دولت، و استگان
به حکومت و استبداد و قانون حاکم بلکه همه مردم
یکایک خلق جاسوس‌اند، برای بیگانه کار می‌کنند در
کشوری که خویشاوندی جرم است، همه بیگانه
پرستند» (در حوالی سالهای ۴۸ م. آ. ۳۳ صص
۷۴۳ - ۷۴۴).

«چگونه مرا که همیشه برای آزادی و مردم مبارزه
کرده‌ام، مرا که نه زندانهای فلسفی و رنجهای سادق
هذاستی بلکه قزل قلعه کشیده‌ام و با ترس‌ها و
محرومیت‌ها و دارم خیال برست می‌پندارند؟» (سالهای
۴۷-۸ م. آ. ۳۳ ص ۶۵).



من خشکانند! (مالهای ۴۷-۴۸ م. آ. ۳۳ مس)

(۷۱۴)

داین روزها و بیویزه این شپها - که هم بیشتر با خوددم و هم بهتر و مأتوس تر - آن سخن عین القضاة همدانی، شهید عزیزم را که، در می و سه مالگی، «شیع آجین» گشت، له تنها با نهیم، که با همه روح و اعصابیم حس میگم که: «فقطم تا حلقوم بالا آمده است. خلقان! خلقان!

چه دشوار شده است دم زدن! در این جا که هر درختی مرا قاتم تفتگی است و ... صدای هر گامی غم! غم! ... (م. آ. ۱۲ ص ۲۸۷)

برای مانیز و صفحی چیزی است که دشمن ناشیانه، از روی خرض ورزی بطور سطحی و می سوادانه و بدون فهم و درک من آید و نهیم من زند که بسیار بیجا



شهادت‌ها، زندان‌ها، قتل عام‌ها، جنگ‌های پنهان و پیدا، تظاهرات، اعتصابات، اعتصاب روزه، اعتصاب سکوت، مبارزه منفی، بایکوت، سابوتاز، ... همه و همه و همه و فریادها و متینگ‌ها و حمله‌ها و شب‌نامه‌ها و سرودها و تصنیف‌ها و مقاله‌ها و روزنامه‌ها و ترجمه‌ها، همه و همه و همه بسی نمر ماند ... چه می‌گوییم؟ بدتر شد» (اوایل دی ۱۳۴۷ م. آ. ۳۲ ص ۱۰۱).

دیگر معنی و (لایچبک) است، ...» (م. آ. ۵ ص ۵). «در حالیکه ملت عزیز تو گرسنه بود میلیون‌ها طرف غذا، بطری شیر و شراب و عسل را در انبار مخفی کردن و ... هیچ دلیل و منطق درست و محکمی تقصیر نورا، خیانت نورا توجیه نمی‌تواند کرد. آن دست‌ها به خون میلیون‌ها جان معصوم و عزیز آشته است» (م. آ. ۳۲ ص ۷۲۵) در سالهای ۴۷-۸ ونه دیواری هست که به آن تکیه کنم و نه زمین محکم که بر روی آن پا بگذارم، تمام عواملی که جامعه را می‌سازد و اندیشه‌ها را می‌برورد و نسل جدید را شکل می‌دهد و تغییر و تحول ایجاد می‌کند در دست سه جناح است. دولت که تلویزیون دارد و رادیو و روزنامه و دانشگاه و مدرسه عالی و فرهنگ و هنر و آموزش و پژوهش و مپاه دانش و غیره و غیره ... من معلوم نیست در این وسط چه کاره‌ام؟ از طرفی فکرم جوری است که با همه این سه جناح شود بخود درگیر می‌شوم و طبیعت در هر سه جبهه درگیر می‌شوم.

واز طرف دیگر طرز فکرم جوری است که با هیچ‌کدام از این سه جناح وجه اشتراکی ندارم، برای مبارزه در جبهه‌ای به جبهه دیگر تکیه نمی‌توانم کرده (م. آ. ۳۵ ص ۴۴۶)، اگرچه از ۱۴ مرداد اصلی تاکنون که سه دوره گذشته است آزادی و دمکراس و نجات و انتخابات آزاد و ... که لازمه نهضت مشروطیت بود می‌بینیم که تا چه حد تحقق یافته است و مذهب و ملیت در چه حالی زندگی می‌کنند و حتی آزادیخواهان گاه از سر خشم دوران استبداد و آرامش کور پیش انقلاب را بر اینچیزین مشروطیتی ترجیح می‌دهند ولی اگر چه بی‌شک رنج مردم بیشتر شده است و همه بی‌دانند چرا اما ... بهر حال ... دانست آزادی و بیداری گرچه ندانستنش رنج آور است بهتر از ندانش و ندانست آن است گرچه این دو با هم آرام بخشدند. فعلاً مجال آن نیست که ابران پیش از مشروطیت و پس از آن را با هم بسنجیم، رنجهای بسیار هجوم خواهد آورد» (دکتر درسی و پنج سالگی ۱۳۴۷ م. آ. ۱۳ ص ۹۶۹).

در نامه‌ای خطاب به آقای هزارخانی در مجله توفیق: «فرهنگ و روح نقد - طنزآمیز خاص ایرانی شمره دو واقعیت توأمان است: یکی روحیه لطیف و نکته‌سنج این قوم که فطری اوست و دیگری شرایط اختناق که تجلی و رشد او را از هر استه گفت»، و صریح و یک بعدی و مستقیم خود را ابراز کردن مانع می‌شده است... (۱۳۴۸/۱۱/۱۲ م. آ. ۳۲ ص ۷-۶). «اکنون شهیدان مردانه‌اند، و ما مرده‌ها زنده هستیم. شهیدان سخنان را گفتند، و ما کرها مخاطبان هستیم، آنها که گستاخی آنرا داشتند که - وقتی نسی توanstند زنده بمانند - مرگ را انتخاب کنند، رفتند، و ما بی‌شرمان ماندیم، صدها سال است که مانده‌ایم. (م. آ. ۱۹ ص ۱۱۹).

و: در ادامه به جنبه‌هایی از زندگی دکتر اشاره می‌شود:

۱۳۱۲ - تولد

۱۳۲۹ - به دانشسرای مقدماتی مشهد می‌رود تا برای معلمی آماده گردد.

پس از کودتای زاهدی علیه مصلق بهمراه پدرش و

«کجاش هست! ای نسل بیدار شرق! ای شرق زیبای پر احسان عمیق شاعر عارف حکیم که اکنون کشور عقب مانده است می‌خوانند و گرفتار استشمار و در زیر یوغ استبداد و متهم به بی‌سوادی و مبتلای فقر و محرومیت و گرسنگی و بردگی و ضعف ... حال باید اروپا کمکت کند ... آنهمه قیامها، انقلابها، خون‌ها،

می پردازد، اما پدرش را یک سال در زندان به عنوان گروگان نگه می دارند تا اینکه شریعتی دستگیر و ۱۸ ماه در سلوهای مجرد کیته زندانی می شود.
و... در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ به آرزوی خود می رسد.

* * *

با توجه به مباحثت ذکر شده:

- ارزش این نامه به عنوان یک سند در ارتباط با کل کاری که شریعتی کرده تا چه حدی می باشد؟
- اگر قرار است اسناد چاپ شوند لازم است همه اسناد در ارتباط با دکتر (متجلمه استاد) بدمت آمده از ساواک، سفارت آمریکا، و ...) و همچنین استاد همه کسانی که در گذشته واحد چنین مدارکی بوده اند در مجموعه های مستقل، برای تحقیق صاحب نظران به طبع سپرده شوند.

عله ای دیگر دستگیر و با یک هوایمای ارتضی به تهران گسیل می شوند او از بقیه دستگیر شدگان جوانتر و طی ۸ ماه در زندان یا شکنجه های درخیسان رژیم کودتا آشنا شد و از سلوک کوچک و تاریک خود دریجه ای هم به دنیا و هم به تاریخ گشود.

دستگیری شریعتی و همراهان موج جدیدی از مقاومت و مبارزه را برانگیخت، بطوریکه سید جعفر بهبهانی، عضو مجلس شورای ملی وقت، دکتر منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت را استیضاح کرد و او را به زیر سوال کشید. دکتر اقبال در پاسخ به سوال بهبهانی گفت: «... این اشخاص در تهران، مشهد... بدنبال تر دکتر مصدق رفته اند» (کیهان ۷/۷/۱۳۳۶) پس از زندان تلاش و کوشش او در مطالعه، او را شاگرد اول دوران خود در دانشگاه ساخت و به موجب تعهدات قانونی که شاگرد اول ها برای تحصیل به خارج کشور فرستاد می شدند شریعتی را هم می بایست اعزام کنند. ولی سوابق «سوه» شریعتی مانع بزرگی بود و مقامات امنیتی کشور مدت های مانع خروج او و استفاده وی از حق قانونی اش بودند. اما بالاخره در برابر قانون خودشان توانستند مقاومت کنند و شریعتی عازم فرانسه شد. در خارج از کشور در کنار فعالیت علیه رژیم سابق در نهضت آزادی خارج از کشور، با جبهه آزادیبخش الجزایر آشنا شد و با نشریه ارگان آن «المجاده» همکاری نزدیک و همراهانه ای داشت و طی همکاری با جنبش با فراتر فانون و «عمر آغازان» آشنا شد. در مبارزاتی که علیه قتل پاتریس لو می در پاریس در گرفته بود شرکت داشت و در طی مبارزات جنبش یک بار قرارش لو رفته و سر و کارش با حمله پلیس خشن فرانسه افتاده که در این حمله پایش شکست و سه هفته در بیمارستان بستری بود.

شریعتی پس از اخذ دکترا به ایران بازگشت اما در مرز او را به جرم فعالیتهاش علیه حکومت ایران دستگیر و روانه زندان کردند اما به علت اعتراضات فراوانی که از سوی لوئی ماسینیون، شوارتز، زان پل سارتر، هانری لوموز، زان کوکتو... ایران گردید او را از زندان آزاد کرده و با وجود داشتن مذرک دکترای جامعه شناسی و تاریخ ادبیان به عنوان معلم انشاء به روستای طرق در حوالی مشهد اعزام شد. از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۲ در مشهد، حسینیه ارشاد و دیگر محالل دانشگاهی تهران و شهرستانها به سختی از پردازد و بیشتر آثار او مربوط به همین دوره است. پس از تعطیل اجباری حسینیه ارشاد او به زندگی مخفی

... خوبیست مانند آنچه باید از مردم ساخته شود، از این طبقه می‌باشد که در زندان بوده؟ و اگرنه، به چه علتی و در کدام تگنا، این چنین گفته است.
 ... در نهایت پرسشی اساسی در ارتباط با موضوع‌گیریهای اخیر مطرح می‌شود که: اگر علی شریعتی با ساواک در ارتباط بوده!!! و همچنین نظر مشیتی به رژیم شاهنشاهی!! داشته است:
 الف - کارهای علیم ایدئولوژیک و هدف دار او چه مقاصدی را دنبال می‌کرد؟ و اصولاً چگونه توجه گردند.
 ب - چرا روزیروز حمله و فشار، ترور شخصیت، بته شدن حیاتیه ارشاد، زندان (خودش و پدرش) و بازنشستگی اجباری در انتظار او بود و هر روز او، از روز قبل سخت تر و زندگی زجرآورتر می‌گشت؟
 ج - و نهایتاً پاداشها، پستهای «نام»ها و «ننان»هایی که در قبال این همکاریها و خوش خدمتها (که خیلی‌ها بیدست آوردند) بددست آورد چه بود و گجاست؟

- آیا دکتر در آن سال (۱۳۴۸) که ادعا گردیده؟! چنین نامه‌ای نوشته است در زندان بوده؟ و اگرنه، به چه علتی و در کدام تگنا، این چنین گفته است.

- در نهایت پرسشی اساسی در ارتباط با موضوع‌گیریهای اخیر مطرح می‌شود که: اگر علی شریعتی با ساواک در ارتباط بوده!!! و همچنین نظر مشیتی به رژیم شاهنشاهی!! داشته است:
 الف - کارهای علیم ایدئولوژیک و هدف دار او چه مقاصدی را دنبال می‌کرد؟ و اصولاً چگونه توجه گردند.

ب - چرا روزیروز حمله و فشار، ترور شخصیت، بته شدن حیاتیه ارشاد، زندان (خودش و پدرش) و بازنشستگی اجباری در انتظار او بود و هر روز او، از روز قبل سخت تر و زندگی زجرآورتر می‌گشت؟
 ج - و نهایتاً پاداشها، پستهای «نام»ها و «ننان»هایی که در قبال این همکاریها و خوش خدمتها (که خیلی‌ها بیدست آوردند) بددست آورد چه بود و گجاست؟

بهر حال این مقاله می‌درارانه متند و شیوه‌ای جهت تحقیقات بیشتر در این مورد و موارد مشابه داشته و تیجه‌گیری و قضاؤت نهائی را به محققان، دانش پژوهان، آشنایان با تاریخ ایران و خوانندگان گرامی و اگذار می‌نماید.

منابع:

۱. مجموعه آثار دکتر علی شریعتی.
۲. راستادی بر شهادت: استاد علی شریعتی.
۳. یادنامه سالگرد هجرت و نهادت ابوذر زمان استاد دکتر علی شریعتی خرداد ۱۳۵۷.
۴. مجله پانزده خرداد شماره‌های ۷ و ۱۰ و ۹/۸.
۵. روش تحقیق با تأکید بر مکتب شناسی علی قائمی انتشارات امیری ۱۳۶۸.
۶. روشهای علوم اجتماعی موریس دوورز ترجمه علی اسدی انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۶.
۷. مقدمه‌ای بر روش تحقیق در تاریخ، کیتسن - کلارک ترجمه اونس اوانسیان انتشارات اساطیر ۱۳۶۲.
۸. مقدمه این خلدون، ترجمه محمد پروین گتابادی، بنتگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵ جلد اول.

«پیرامون پرونده‌سازی مجله پانزده خرداد»

محمد حکیم پور

با درود فراوان به همه انسانهای حق طلب و آزاده، و عرض سلام به سردبیر روشنگر و کارکنان شریف روزنامه جهان اسلام، نکاتی را به حکم وظیفه شرعی و انسانی - در خصوص پرونده‌سازیهای اخیر مجله پانزده خرداد، پیرامون معلم کبیر انقلاب شهید دکتر علی شریعتی، به عرض می‌رسانم.

البته در اینجا قصد ندارم که به ریشه این جو‌سازیها و سباباشها که سابقاً آن حتی به زمان حیات خود شهید شریعتی نیز هی رسد بپردازم، چراکه احساس می‌کنم نسل جوان جامعه ما و بخصوص نسل قبل از انقلاب ما بیش و کم می‌دانند که ریشه این جبریانات از کجاست و از کی بطور یکنواخت و بخشش‌های قرار بر این شد که حسینیه ارشاد بعنوان پایگاه اهل سنت کوییده شود و معلم شهید بعنوان فردی سنی و حتی وهابی و بعدها نیز بعنوان فردی ضد ولایت و بالمال ضد روحانیت، به مردم شیعه ایران معرفی گردد.

به همین جهت از تحلیل و بررسی ریشه‌های این جو‌سازیها و نیز تبلیغات مسموم و گمراه‌کننده مخالفان مفترض شریعتی در قبل از انقلاب صرف نظر می‌کنم و به سرنوشت غم بار و مظلومانه وی، پس از شهادت و بعد از پیروزی انقلاب اشاره‌ای گذرا امن نمایم و آنگاه با هم به بررسی نامه منتشر شده دکتر شریعتی به ساواک (مندرج در مجله پانزده خرداد شماره‌های ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰) می‌شینیم و قضاؤت را به افراد حق طلب و آزاده‌ای که هم دکتر شریعتی را می‌شناستند و هم پرونده‌سازان و تحریف‌گران



و اگذار می‌نماییم.

همانطور که همه می‌دانیم متأسفانه پس از سالهای نخست پیروزی انقلاب با پادر میانی و شیوه‌های از بدخواهان مرتاجع دکتر علی شریعتی، اینگونه ترجیح داده شد که آثارش مسکوت نهاده شوند.

آنان با درک این معنا که اگر دکتر شریعتی بعد از انقلاب نیز همچون قبل از آن در میان نسل جوان مطرح شود و اندیشه‌های او رونق یابند ایشان جبراً در پرابر تبعیض خیر، کننده تفکر وی، جذابیت و محبویت کذا بی خوبی را در میان مردم از دست خواهند داد، سعی کردن‌با ترفندهای گوناگون، ذهنیت جامعه را نسبت به دکتر تغییر دهند و آثار وی را از دسترس مردم دور سازند، اینان برای تیل به این هدف ابتدا ادعای کردند که شریعتی با روحانیت و ولایت ضدیت داشت ولی پس از اینکه مردم از خلال گفته‌ها و نوشته‌های او و نیز روشنگریهای آزاداندیشان به عکس این مدعای دست یافتند، مجبور شدند که شعارشان را عوض کنند و تاکتیک تازه‌ای را در مبارزه مرتاجعانه خود علیه شهید شریعتی در پیش گیرند و این بار تاکتیک، ایجاد توهمندی و شک در مردم نسبت به کلیت آثار دکتر شریعتی بود، بدینگونه که مثلاً کتابهای شریعتی اشتباها علمی و اسلامی اساس دارد و منحرف کننده است بن‌آنکه بتوانند نموده‌هایی بین و منطقی از آن نمایند، اما این حریه نیز در بین انسانهای آزاداندیش و حقیقت جو نتوانست تأثیری ایجاد نماید.

و بر عکس هرچه بیشتر مشت تحریف‌گران را در بین مردمان حقیقت طلب باز نمود و به همان اندازه نیز استقبال از آثار دکتر شریعتی را در بین ایشان شدت بخشید و موجب شد که جناح مذکور، دست پاچه و مذبوحانه، به فکر نقشه دیگری بیفتند و این بار بجای کتابهای او - که در دسترس مردم بود و نمیشد با ادعاهای دروغین آنها را از احتبار انداخت، خود دکتر شریعتی که اکنون زنده نیست تا از خود دفع نمایند را مورد حمله قرار دهد و بدین طریق با زیر سوال بردن زندگی سیاسی وی که به حق درخشناد ترین ابعاد زندگی وی است، در واقع زمینه را برای تکفیر وی در جامعه آماده نماید، و امروز این ترفند است که باید مورد دقت نظر قرار گیرد، بخصوص که در شرایط فعلی نیاز نسل جوان به اندیشه‌های بلند و عمیق وی بخوبی احساس می‌شود.

بنابراین یکی از مستولیتهای خطیر آگاهان و اندیشه ورزان، حللاجی و روشهایی و نقد چنین برخوردهای غیر منصفانه‌ای است:

مجله پانزده، خردداد در ادامه سیاست «شریعت زدایی» خود اخیراً اقدام به انتشار نامه به اصطلاح منتشر نشده‌ای کرده است که گویا معلم انقلاب مخفیانه آنرا به سواک نوشته است (جلال‌الحالات) و این نامه که بنا به دلایل هیچ شکس در مجعلیت و ساختگی بودن وجود ندارد در چند ماه اخیر موضوع اظهارنظرهای متفاوت و گوناگونی چه از سوی دوستداران و چه از سوی دشمنان شریعتی واقع گردیده است که بنده بنا به تکلیف شرعی و اسلامی خود در اینجا می‌خواهم به تحلیل و بررسی تازه‌ای پیرامون نامه مزبور و هم اظهارنظرهای یاد شده، در خصوص آن پسپردازم و بدینگونه به روشن شدن حقیقت تا جائی که می‌توانم مدد رسانم.

نامه ادعایی مذکور که کاملاً جعلی و ساختگی می‌باشد و از کنار هم چیده شدن بریده‌های برشی از کلمات و گاهی هم جملات دستخاط دکتر شریعتی (با استفاده از نمونه‌های خطی دکتر که در پایان مجموعه آثار وی و یا جاهای دیگر آمده است) موთاز شده است، اساساً دارای چند اشکال و ایراد عمدی می‌باشد و بنده در اینجا موارد قابل ایراد و اشکال

نامه مزبور (البته آن طور که من فهمیده‌ام) را بطور اختصار بیان خواهیم نمود:

۱ - اگر چنین نامه‌ای را واقعاً دکتر شریعتی به سواک نوشته است، چرا سواک با آنهمه تلاش برای یافتن مدرکی از دکتر مبنی بر عقب‌نشیتی وی از موضوع اصولی اش یاد نداشت آورده، هیچگاه از آن بهره‌برداری نکرد و آنرا در روزنامه‌های وابسته به خود متشر نساخت تا هم از یک طرف شریعتی را که آثارش، نسل جوان را به حرکت در آورده و رژیم را به سو در آورده بود در میان مردم بی اعتبار سازد (و بقولی شریعتی را از نسل جوان و انقلاب پگیرد و آنها را در مبارزة فکری و سیاسی شان تنها بگذارد) و هم از طرف دیگر نشان دهد که حتی یک جامعه‌شناس انقلابی و مخالف نیز (شریعتی) اصلاحات بی‌شمار شخص اعلیٰ حضرت (ا) را در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مقر و معترف است و قبول دارد که رژیم ایران یک رژیم مردمی و کاملاً متکی به توده محروم جامعه است!

راستی برای سواک چه چیزی بهتر از این بود که با چاپ اعتراف شریعتی مبنی بر مشروعیت رژیم، در روزنامه‌های خود، بین او و نسل جوان و انقلابی شکاف بیندازد و بدینوسیله شریعتی را که حتی کتابهایش نیز از سوی سواک ممنوع اعلام شده بود و خودش نیز به اتهام فعالیت سیاسی بر علیه رژیم به زندان افتاده بود در جامعه بی‌اعتبار سازد و از تفوذه کلامش نیز در میان اشاره مردم بکاهد.

۲ - هیچیگی از آثار و مقالات و نامه‌های مختلفی که شریعتی در طول حیاتش نوشته است با مضمون این نامه ادعایی تطابق و سازگاری ندارد و حتی بر عکس خیلی از آثار و مستویات‌ها و نامه‌های شخصی وی خلاف آن ادعاهای را منعکس می‌سازد و در بسیاری از جاها دکتر شدیدترین حملات و انتقامات خود را متوجه شخص شاه و رژیم ستمشاهی ایران کرده است.

۳ - اگر آنچه که در محتوای نامه جعلی مزبور آمده است صحت می‌داشت، و شریعتی واقعاً با سواک

نیز برایم دشوار شده است و هر روز برایم دردی است که تنها به گذراندن آن می‌اندیشم و همین من دردها و حرف‌های بسیاری داشتم و دارم که زمانه مجال به درانداختن را نداده
و با اینها آشنام، آشنیم (۱)

همچنین وی در وصیت‌نامه آخرینش از «هیأت حاکمه ایران» بعنوان «اوپلیاه طاغوت یاد کرده» و می‌نویسد: (اکتون) تنها تکیه‌گاه نش بازی لطف آن در حقیق اعلی است که مرا با همه ناجیزی، لیاقت ایثار همه چیزیم به خلق داده است و با همه بی‌کس در این منای زندگی، بر آن جمرات ثلاثه (قارونها، فرعونها و بلعم باعوراهما) توفیق بخشدیده است و اینک مکر این «اوپلیاه طاغوت» را با مکر باطل السحر خویش به رسوای خواهند کشید که: (ومکروا و مکروا... و الله خیر الماکرین).

این در حالی است که در نامه ساختگی مزبور شریعتی می‌گوید: اکتون این احساس در من پیدید آمده است که بسیاری از ایده‌الله و آرزوهای را که پنهانی در دل من پروراندم و با وسوس و ملاحظه و رمز و کنایه و تلطیف در تعبیر از آن سخن می‌گفتم و مجال تجلی و تظاهر آن را نصی‌دیدم و در روح بتصور عقده‌ای و حسرتی در آمده بود در شرایط حاضر نمی‌توانم آنرا در همه جا، در میان جمع و حتی در مجلالی و کنگره‌های رسمی و کنفرانسها و کمیونتها و جلسات دولتی بر ملا بگویم و با فریاد ابراز کنم و با اطمینان و امیدواری به قبول و تحقق آن، آنرا بخواهم !!!

۵ - در قسمت دیگری از همین نامه جملی شریعتی از آزادی مطلقی که در دانشکده ادبیات مشهد از آن برخوردار است حرف می‌زند و می‌گوید: از طرف دانشکده ادبیات، در قبال اساتید معظم و مملو از سایه، مرا من گویند که بیا و در کنگره‌ای که دولت برای تحول و تغییر اساسی وضع دانشگاهها تشکیل می‌دهد حرف بزن و هرچه داری بگو.

در حالی که خود وی در نامه‌ای که به رئیس دانشکده ادبیات (مشهد) می‌نویسد، ضمن اظهار ناخستین خود از نحوه برخورد مستولان دانشکده، خاطرنشان می‌سازد که: «(من همواره) در دانشکده، خودم (دانشکده ادبیات) که رسمآ عضو آن هستم به عنوان یک عنصر ناقص مهمل و بد و حتی مضری تلقی می‌شوم فاقد همه فضایل و صاحب همه معایب» و در جای دیگری (در نامه‌ای به آیت... میلانی)

همدست و همداستان بود، پس چرا کتب و آثار وی از سوی ساواک منع اعلام شد و از آن مهمتر اینکه چرا وحشیانه حسینیه ارشاد را که مرکز تعلیمات دکتر به نسل جوان بود بستند و خود دکتر را نیز به مدت هیجده ماه تمام به زندان افکنده و تحت شدیدترین و ضدنسانی ترین شکنجه‌های جسمی و روحی قرار دادند و حتی پس از آزادی از زندان هم که با وساطت، «هواری بومدین» رئیس جمهور وقت الجزاير و اعتراضات جهانی مجتمع و محافل دانشجویی جهان صورت گرفت، او را از همه حقوق انسانی و سیاسی خود محروم کردند، بطوری که حتی وی را از تدریس در دانشگاه و از تشکیل جلسات و شرکت در مجتمع و محافل نیز منع کردند و از چاپ کتابهایش باشد تمام جلوگیری به عمل آوردند و اورا به ادامه یک زندگی مخفیانه و کاملاً تحت تعقیب و کنترل ساواک در مشهد و تهران مجبور ساختند. بگونه‌ای که در این دوره اکثر کتابهای دکتر با نامهای متعاری چون: علی مزینانی، علی علوی، رضا پایدار، علی امیدوار، علی طوسی‌زاده، علی سبزواری، احسان خراسانی و ... چاپ و منتشر می‌شود.

۳ - زمان نوشته شدن نامه ساختگی یاد شده که تاریخ ۱۳۴۸ را نشان می‌دهد دکتر اصلاده در زندان بسر نمی‌برد تا مجبور به نوشتن چنین نامه‌ای گردد.

۴ - نامه ادعایی مورد بحث که نشان دهنده رضایت و خوشنودی دکتر از شرایط سیاسی کشور و دولت شاهنشاهی ایران می‌باشد، از این جهت هم قابل ایراد است که دکتر شریعتی در نوشته‌ای بنام «تشیع میعادگاه روح سامي و روح اربابی» که از نوشته‌های سال ۱۳۴۸ اپیان است خلاف این موضوع را بیان می‌کند و تاخرستنی خود را از شرایط سیاسی وقت ایران و بیزاری خود را از رژیم پهلوی صریحاً اعلام نموده و می‌گوید: آخوندها و متولیان اسلام از طرفی، دولت از طرفی و ... از طرف دیگر جناد از سه طرف بر من فشار می‌آورند که دارد نفس بند می‌آید.

همو در نامه‌ای خصوصی به پرسش احسان (در سال ۱۳۵۲) ضمن توصیف وضعیت سخت زندگی خود می‌گوید: «به رحال، فعل‌گفتن و نوشتن و کار کردن و مستولیت و تحقیق و رهبری و نکر و علم و اصلاح و ارشاد که اساساً برایم مطرح نیست، زندگی کردن هم برایم محال است، مشکلم اکتون «بودن» است که در آن سخت در مانده‌ام و چنانم که دم زدن

نامه ادعایی مذکور که کاملاً جعلی و ساختگی می‌باشد و از کنار هم چیده شدن بریده‌های برخی از کلمات و گاهی هم جملات دستخط دکتر شریعتی (با استفاده از نمونه‌های خطی دکتر که در پایان مجموعه آثار وی و یا جاهای دیگر آمده است) مونتاژ شده است، اساساً دارای چند اشکال و ایراد عمدی می‌باشد.

من نویسید: پریروز مرآ (در دانشکده ادبیات مشهد) خواسته‌اند که تو عنصر نامطلوب شناخته شده‌ای و دیروز حکمی به دست می‌دهند که صلاحیت تدریس نداری

۶- در نامه مونتاژ شده مذکور، دکتر می‌گوید: هیأت حاکمه ایران که در رأس آن شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه قرار دارد، برخلاف بسیاری از رزیمهای کشورها مشکی به یک طبقه اجتماعی مشخص نیست، یعنی پایگاه طبقاتی ندارد و شخص ایشان را نمی‌توان در یک چهارچوب طبقاتی مشخص اجتماع کنونی ایران محدود کرد زیرا بوسیله یک طبقه معین زمام سلطنت را بدست نگرفته‌اند بلکه از نظر اجتماعی یک شخصیت فوق طبقاتی دارند و به اصطلاح از قبیل طبقه معین آزادند و قاعده‌تاً چون خود را واپس به یک طبقه مشخص در جامعه نمی‌دانند ناجار خود را ناگزیر به حفظ منافع و انتکاء بدان نمی‌باشند، چنانکه در جریان تغییرات و اصلاحات اجتماعی به ثبوت رسید و دیدیم که چنگونه با تصمیم شخص ایشان فردا دلیم که طبقه حاکم ایران محض می‌شد و در شرایط سیاسی موجود تضعیف یا اضمحلال آن غیر ممکن بشمار می‌آمد ناگهان در هم کوییده شد و در حقیقت شکل اجتماعی و طبقاتی ایران تغییر اساس کرد.

این در حالی است، که شهید دکتر شریعتی طی مقاله‌ای با عنوان ای آزادی خجسته (که در «بیان‌نامه شهید جاوید علی شریعتی» بچاپ رسیده است) ضمن نامشروع خواندن و به باد انتقاد گرفتن رژیم و شاهنشاه

ایران - که وی در آنجا از آن به رژیم گرگ و رویاهی ایران تعییر گرده است - می‌گوید: «عدالت اجتماعی در ایران عبارتست از ریختن نیمه شبها به خانه‌های مردم، ربودن افراد از منازل و از محله‌ای کار، هجوم چاقوکشان به دانشگاه و جرح و ضرب استاد و دانشجو و ایران ساختن دانشگاه با چتریاز و ژاندارم، زندانی ساختن دسته‌جمعی آزادیخواهان، استادان و دانشجویان، فرمایشات ملوکانه را جانشین قانون اساسی کردن، بدون مجلس، بدون حرف و بدون کمترین اجازه فعالیت تبلیغاتی به مخالف، دست به رفراندوم شش ماده‌ای زدن و آنرا بهانه پر کردن زندانها ساختن و بالآخره به آخر آراء بدست آمده به اندازه - غیر معقول صصر افزودن، از فرهنگ و بهداشت کاستن و به بودجه اوتش افزودن، میلیونها تن نفت ملت محروم و گرسنه‌ای را به دشمن تسلیم کردن و در عوض دست گدایی بیش هر دولتی دراز کردن و برای چند میلیون دلار قرض، هاجزانه در برابر هر شرطی تسلیم شدن، در حالیکه مردم در فقر و گرسنگی و بیماری می‌مرند سهم بزرگ مخارج پیمان بغداد را پرداختن، چند کارخانه ملی که تنها سرمایه ملت فقیری است به یک مشت قنودال دهقان کش و جایتگری که نسلها بر روی زمین ما خون مردم را می‌مکیده‌اند تسلیم کردن و اراضی غصیب را به دهقان فروختن و نامش را تقسیم اراضی گذاردن و بعد همین بازی را بهانه ساختن و مترقب ترین روش‌گران کشوری را وحشیانه مورد حمله تراردادن و به زندان الکنند و به بهانه اعطای حق رأی به زنان و دفاع از کارگر و دهقان نقشه برچیدن همیشگی دانشگاه‌های ایران را کشیدن و هزاران خیانت و تجاوز به حقوق و استقلال یک ملت کردن و ...»

همانطور که خواننده عزیز ملاحظه می‌کند، این مقاله دکتر به تنها برای رد ادعاهای پرونده‌سازان کافی است و بهتر از هر دلیل دیگری مجموعیت نامه یاد شده را به اثبات می‌رساند.

۷- در نامه مورد بحث از زبان شریعتی گفته می‌شود: «رفتار مأموران و ساواک رضاییه که اخلاقاً باید تشکر کنم این ناگواری (دستگیری) را به حداقل ممکن تقلیل داد».

حال آنکه دکتر شریعتی در زندان خوی بازداشت شده بود و نه در زندان رضاییه و هم در زندان خوی بود که از ناحیه پیشانی مورد ضرب مأموران ساواک (که باید اخلاقاً از آنها تشکر می‌کرد) قرار گرفته بود

حال آنکه اگر این گفته سراپا دروغ واقعیت داشت، پس چرا سواوک شتابزده از ادامه تدریس و سخنرانی‌های وی در دانشگاه مشهد جلوگیری بعمل آورد و او را به تهران تبعید کرد، و به کار اداری در وزارت علوم وادار ساخت و در تهران نیز (بعدت اعتراض دکتر شریعتی به جشنواره‌ای دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی) برای مدتی او را به یکی از دفاتر تهران تبعید نمود، و بعدها نیز وحشیانه از تدریسش در دانشگاه تهران و سخنرانی‌هایش در حسینیه ارشاد ممانعت به عمل آورد و دکتر را به زندان کمیته مشترک المکنده.

خود دکتر وقتی که در زیر شکنجه از او خواسته می‌شد که با رژیم همکاری کند و به مقاماتی نیز نائل شود، دست رد بر سینه جلاذده، و می‌گوید: «اگر خدمت کنید سازش نخواهیم کرد و حقیقت را قربانی مصلحت نمی‌کنم و اگر همچون عین القضاة شمع آجینم کنید حضرت شنبden یک آخ را هم بر دل شما خواهیم گذاشت».

علاوه بر دلایل فوق، اگر دکتر واقعاً با رژیم همکاری داشت پس چرا سواوک به تمام مرآکتر پلیس و ادارات گذرنامه دستور داده بود که از خروج وی از کشور جلوگیری کنند. (نامه سواوک الان هم موجود است).

ضیافت ارساله «بررسی تاریخ» دکتر که وی در آن به بررسی انقلاب اسلامی پرداخته و از حرکت امام در خرداد ۴۲ حمایت به عمل آورده و با عبارتی همچون او ابوذر وار بر سر قدرت فریاد من زند و اسرافیل وار در صور قرآن می‌دهد و گورها را بر من شوراند و محشر قیامت بر پا می‌کند از امام خمینی یاد کرده و در شعر معروفش نیز تحت عنوان روح خداکه اصطلاح خاص ایشان در مورد امام خمینی (ره) بود از او با عنوان فریاد روزگار ما یاد می‌کند و اینها همه برای اثبات کذب بودن این ادعاهای و نامه‌های جعلی مجله ۱۵ خرداد کافی است.

راستی اینهمه مدارک قوی چه چیز را نشان می‌دهد، آیا هریک از این دلایلی که در اینجا عرضه شد به تنهایی برای رد ادعاهای سدآفرینان کافی نمی‌باشد؟

قضایت در این مورد سه عهد، سلت انتدابی و شهیدی برور ایران است.

نکته دیگری که در اینجا لازم است به آن اشاره کنم

۸ - در جای دیگری از نامه یاد شده علت عدم پذیرش دکتر از سوی دانشگاه مشهد برای تدریس و اشتغال ایشان در یکی از دیپرستانهای کشاورزی حومه مشهد، اینگونه توجیه می‌شود که: «دانشکده ادبیات مشهد با آنکه به وجود استاد تاریخ و جامعه‌شناسی نیاز مبرم داشت از من دعوت نکرد زیرا عامل «احتیاج» نیست که معمولاً افراد را به کار من خواهند بلکه عامل آشنای است و من با رجالت دانشکده آشنای نداشتم و تنها به ارسال پستی درخواست کار در دانشکده اکتفا کردم و هرچه هم انتظار کشیدم دیدم خبری نشد». این در حالی است که بر هیچ کسی پوشیده نیست که دکتر بخاطر مخالفت با رژیم و پرونده‌ای که در سواوک داشت از اشتغال در دانشکده محروم شد و به تدریس در مدارس روستاهای مشهد گمارده شد.

۹ - در نامه مذکور که ادعا شده در سال ۱۳۴۸ توسط دکتر به سواوک نوشته شده آمده است: «در این دو سال و چند ماهی که از اقامتم در مشهد و سه سال و چند ماهی که از بازگشتم به ایران می‌گذرد...» در صورتی که دکتر در شهریور ۱۳۴۳ به ایران برگشته بود و بنابراین از بازگشت او به ایران - تا سال ۱۳۴۸ که زمان تحریرنامه است - بیش از پنج سال می‌گذشت و نه «سه سال و چند ماه».

۱۰ - در جای دیگری از نامه مذکور از قول دکتر آمده است که: امروز و بخصوص در شرایط فعلی زمان و زمینه هرگونه فعالیتهای سیاسی از آن نوع که بود بی‌تمر است و به هدر رفتن وقت و نیروی انسانی است.

در حالیکه ما می‌دانیم ایشان مبارزه سیاسی را با رژیم وقت بعنوان یک ضرورت اجتماعی خاص تلقی می‌کرد و آنرا بازترین وجه خصوصیات انسانی یک فرد می‌شمرد. و در همین جهت بود که انسان را «حیوان سیاسی» تعریف می‌کرد و نه «حیوان اجتماعی».

۱۱ - همچنین در نامه ساختگی دیگری که بریده آرم و مهر سواوک نیز بر روی آن چسبانده شده است، از زبان دکتر گفته می‌شود:

«بهر حال من مطیع دستگاه، هستم و آمادگی خدمتگزاری دارم و استفاده، یا عدم استفاده از من بسته به نظر مقامات عالیه است، من بعد هر وقت از من دعوت کردن، سواوک را در جریان می‌گذارم...»

در خاتمه این مقاله ضمن عذرخواهی از تطویل کلام، بهترین درودهای خود را نشار روح پاک و بی‌آلایش معلم کبیر انقلاب و منادی راستین اسلام ناب محمدی و آموزگار واقعی تشیع سرخ علوی، شهید دکتر علی شریعتی می‌نامیم و تقاضاوت در مورد نامه‌های ساختگی مزبور را به وجودانهای آگاه و آزاده‌ای که حقیقت را بیش از تعصب و مصلحت دوست دارند و اگذار می‌کنم.

همچنین برای آن که ملت شهیدپرور «نامه‌سازی» را امری انگکان یذیر و شدنی بدانند، بنده شخصاً نسونه‌ای از این کار را با استفاده از دستخطهای شهید شریعتی، انجام داده‌م (بی‌آنکه متن از ایشان باشد) که به پیوست جهت چاپ ارسال می‌شود.

وَالسَّلَامُ

حکیم پور

در مورد نامه جعلی دیگری است که در مجله پاتنژه خرداد چاپ شده و ادعا شده که آنرا مرحوم استاد مطهری (در مورد شهید شرعیتی) در سال ۱۳۵۵ به امام خمینی نوشت و خطر دکتر را برای اسلام به امام گوشتند کرده است.

در نامه ادعایی مذبور که بابر قوانینی تاریخ ۱۳۵۵
روارد پرونده مازان

به قدری شتابزده و ناشیانه عمل کرده‌اند که اساس متوجه نشده‌اند که در سال یاد شده، دکتر شریعتی هنوز در قید حیات بوده است و حال آنکه در همان نامه مرحوم مطهری از مجلس ترحیم و اربعین دکتر شریعتی در مشهد خبر داده است، نکته دیگر آینکه در نامه سراسری اسامی مذکور، آیه «ومکروا و مکرا... و... خیرالساکرین» به غلط بصورت «ویسکرون و پیکرا... و... خیرالساکرین» آمده است که هیچ شکی در این حقیقت باقی نمی‌گذارد که نامه از شخص مرحوم مطهری نیست و بنابراین خطاهای آن مربوط به موتازکنندگان آنست و به مریبوط به استاد مطهری....

«به تمثیل سوگند
و به آغاز کلام

و به پرواز کیوتراز ذهن
وازهای در قفس است»

سلام بر تو بهانه بیداری «بهانه آشنا لحظه‌های
نهایی، آمدام تا چون همیشه آنگونه که تو بر من
آموخته بودی دست تن و جان خسته و سگین از
دردم را بگیرم و به وست بی انتها دل دریاگونهات
بسارم، آمدام تا حلقوم سخت و سگیم را آنقدر در
زرفناک اقیانوس وجودت فرم برم تا هجوم موجهای
سگین دیوارهای سترش را درهم بکوید و گشايش
حاصل گردد، آمدام تا به یاری دستهای پرتوان تو
دقایقی دست دل را بگیرم یا بش را از فرش چشایك
تن بر کنم و خود را که چه میگویم دل و جانم را به
آرامش آبی تو بسازم، پذیرایم باش ای همیشه همدرد.
از من می خواهند تا تو را بسرايم ... هیهات، که من
خوبیشتن را می سرایم اگر حلقوم خسته ام ساله سر
می دهد که: تو نیستی!! باور کن ای همیشه همدل که
مویه هایم برای خوبیش است برای خوبیش که جز
نهایی هیچ خوبی شاوندی ندارد، برای خوبیش که تنها
«مخاطب آشنايش»، «گفتگوهای نهانی» است و در
کویری که هیچ نیست ره شده است...

باور کن برادر از سالی که تو رفته ای تنها زیست
دانها و دهلیزهای دل و جانم قندلهای بیخ است و
قندلهای بیخ و دیگر هیچ، بر من خوده مگیر اگر در
سالروز رفتنت خون می گریم که پس از تو دیگر شراره
هیچ فربادی قطب بیخ بسته جانم را ذوب نکرد؛ دیگر
هیچ کس چون تو از قیله صداقت نیامد، هیچ کس از
کوی درد برخواست و فرباد بیداری را بر سر سنجیتمان
نکوشت، پس از تو چنگونه بگویم که یاران نیمه راه چه
کودکانه برای بازگشتن بهانه می جستند، پس از تو دیگر
کلام هیچ کس بر دلم نتشست، و ذاته احسام هیچ
شهدی را نجاشید.

هر چه با دل کلنچار رفتم هیچ مدعی را تپندهید...
پس از تو هیچ کس نیامد که بیاندیشم با دلم آشناست و
سخن که میگوید تمامی دهلیزها و پستوهای جانم
می لرزد ...

پس از تو چه بگویم که چه گذشت؛ باور کن برادر
همدل که هر روز که از رفتنت می گذرد بیشتر و بیشتر به
این درد عظما پی می برم که آیا دیگر کسی می آید که
چون تو «دردمدن» باشد و «دردمدن» سخن بگوید؟!

مُؤْمَنَةٌ
مُؤْمَنَةٌ
مُؤْمَنَةٌ
مُؤْمَنَةٌ

مُؤْمَنَةٌ

نمی داشم ... چشیده ایم سالها است که بر راه خشکیده
است. چگونه بگوییم که در سالروز رفتت چه قیامتی
در دل بربا می شود . و مهارها و ریسمان های «عقل»
حریف خروش دل نمی شوند وقتی به یاد تو عصیان
می کنند و در کالبد تنگ تر؛ بال بال می زند...

بر من می گویند که پاهایم را از گلیم خویش درازتر
می کنم چگونه نشانشان دهم که پاهایم را از آن سوی
گلیم می کشند؛ یکی هست در آن سوی این گلیم محقر
که جاذبه آشنازیها بش نمی گذارد خاموش بمانم ...

چگونه برای تو نسایم مگر ته آنکه خواب قرنها یم
را تو بر هم زدی؛ چشم های جرم گرفته ام را تو گشودی
و پاهای افليم را؛ دویدن آموختی ... چگونه از عشق
تو نگوییم آن گاه که کبوتر جانم با یاد هر آنچه نام تو را
داشته باشد در قفس سینه بال بال می زند . چرا بر
پرستوی احاسیم ظلم کنم . بگذار فریاد بر آورم که
نمیتوانم؛ بیداری نفرینم می کند اگر از معلم بیداریم
نسایم؛ زانوان رفتتم در گل می ماند اگر از عیسای رفتمن
سخن نگوییم؛ حلقویم جذام می گیرد، تاول می زند اگر
از معلم سخن گفتن حرفی نخوانم چرا از تو نگوییم...
بگذار، آهی تیزیایی جانم در دشت «دوست داشتن»
بود و هیچ کمندی آن را به دام مصلحت گرفتار نسازدا
اما حق دوست داشتن را ادا کرده باشم؛ حق
شاگردی ام را بر شانه نکشم ...

بگذار حتی اگر همه مصلحت اندیشان و
عاقبت بستان، مصلحت نیستند که از تو سخن بگویند
مصلحت زنده بودن دل ایجاد کند که از تو بگویم از
حق که بر گردنمان داری.....

راستی فردای حساب چه خواهیم کرد اگر
پرستوهای امیرمان شکایت به نزد پروردگار ببرند...
آری برادر به پیامبران صادقان سوگند که از تو
آموخته ام به هر آنچه که عشق می ورم، به هر آنچه که
حق بیداری بر گردنم دارد، به هر آنچه که دل و روح و
جان و عقل و احساس بودن و زنده بودشان را مدیون
آن هستند، احترام بگذارم، دوستان بدارم و پای بند
هیچ مصلحتی مرا از ذکر عظمت یاد و نام آنان غافل
نگرداند ...

و راستی که ای کاش دنده انصافمان نمی شکست و
وامداران کلام تو بر کرسی مصلحت نمی شستند که ...
مصلحت نیست از شریعتی یادی شود... من اما... از تو
می گوییم که زنده بودن در گفتن از تو است....

والسلام

خرداد ۷۲



آری اینچنین است برادر

می شناسند بیشتر ستایش می کنند و هر آنچه اندک تر
می فهمند افزون تر مدحش می گویند و هرچه ... دیگر
چه می توان گفت از این کهنه زخمهای بیات.
برادر؛ برایت از حسین (ع) چه بگویم؟ از حسن
(ع)، از رضا (ع)، از ... آه که دیگر درد تامغه استخوان
را، نه می سوزاند، که آتش می زند.

می دانم که اینها را خودت می دانستی. درد امروز را
اما، می ترسم با تو بگویم. ترسم از آن است که وقتی
این مرثیه را می شنوی، غم میهمی که در چشمانت بود،
به اشک پاشیدند. اشک شیر؟ آنهم در این جهان
سراسر رویاه؟! اما توان نگفتنم نیست. باید بگویم

برادر؛ دردها، بر هم اباشته، زمان، به سرعت در
گذر. تابعده، هر روز تزدیکتر. جوان، با دین غریب.
زخم، هر لحظه کاری تر. دشمنان، بیدار. دوستان، با
بی تفاوت یا خموش. رهروان، از حرکت ایستاده.
ایستادگان، از پای فشاده. افتادگان، بی جان. جهان،
بی عشق. عشقها، بی معرفت. معرفت‌ها، بی حسب.
محبها، بی شور. شورها، بی دهدف. هدفها، نامعلوم.
یأسها، در تزايد، امیدها، در فنا. دستها، همه بی مفره.
سفره‌ها، بی نان. نانها، همه بسته - بسته بزر زندگی ...
زندگی، خود بندی دیگر - بندی بر عروج ... راهها،
بن است. خستگیها، بر تن. تن‌ها، چون جسد. آمال،
بی تحقق. آرزوها، بعيد ... و باز دردها، بر هم اباشته.
برادر؛ دوستداران راه تو همچنان تنها، تنها یان
همچنان غریب، غربیان همچنان بی مامن. علاوه‌مندان
به اندیشه‌هایی که تو در راهشان مبارزه کردی، همچنان
چنگریش، همچنان بی یاور، همچنان خسته. عاشقان
به مشوش‌هایی که تو از آنان می‌گفتی همچنان دردمند،
خسته، نالان. همچنان مجروح، آزرده، همچنان عاشق اصلًا
چه می گوییم؟ چه می گوییم؟ این درد را به کدامیں
زیان باکدامیں قلم باید گفت و نوشت.

برادر؛ چنگونه به تو بگویم بسیاری از جوانان، دین
را نشناخته، مذهب را نفهمیده، اسلام را نخوانده، شیعه
راندایسته، رد می کنند و نمی یاربرند. چه می گوییم. اصلًا
حواله شنیدن این مباحثت را ندارند. چنگونه به تو
بگوییم که نسل جوان امروز، نه تنها از دین، که از حتی
لحظه‌ای اندیشیدن هم گریزان است. از شفکر، از هر
آنچه رنگ و بوی مستولیت و وظیفه می دهد بزری است.
چنگونه به تو بگوییم که دالتجوی امروز، شاید همانی
که در زمان تو هنگل و سارتر و مارکس و ... را می خواند
و تو برای شناساندن اسلام به او آنگونه سوختی، حال

برادر؛ یادمان نام تو بهانه‌ای است که، نه بر تو، بلکه
با تو، بگریم. ای تنهای شبهای این دیار بین نخلستان،
شانزدهمین خردادی است که دیگر تنت با ما نیست،
اما تو با ما همیشه بوده‌ای، هر خرداد بیشتر، هر سال
فزوپر از پیش. برادر؛ ای تو حلقه‌ای از زنجیر ثارهای
همیشه به هم پیوسته تاریخ، پایان نوشته «شارت» را یادت
می‌آید؟ نوشته بودی آغاز. و من آنچا دانستم که چنگونه
باید آغاز یافتن را صرف نمود.

برادر؛ می خواهم برایت حکایت کنم، حکایتی نو
از دردی کهنه، اما چونان خودت از نمرود و فرعون و ...
نمی گوییم حتی از ابراهیم و موسی و ... نخواهم گفت.
من فقط از امروز می گویم، حکایت امروزین مارا
پشنو، برادر، درس ذبح نکردن حقیقت، در پایی
مصلحت را از تو آموختیم. پس مصلحت آن است که
حقیقت را بگوییم، باید بگوییم که، برادر علی (ع) - این
بزرگ همیشه نامکشوف شیعیان - در محاصره قاطع و
ناکت و مارق، در جدال دوست و دشمن، در جنگهای
کلامی و بحثهای فلسفی و بیانیه‌های جدلی، فرو رفته
در هاله‌ای از ناآشنایی، هنوز تنها ترین تنها یان ادوار
است. برای او حتی گوشه فراموش شده‌ای از تاریخ را
هم، با دستمال همیشه سرخ معرفتش، غبار نمی زدایند.

برادر؛ محمد (ص). - این رسول روشنی و عشق و
زندگی - برای مردمان این دیار، هنوز، کسی است که
نمی شناسندش و دوستش می دارند، و هرچه کمتر

نه تنها فریادهای تو را نمی‌شنود که همان سارتر و مارکس و ... را هم نمی‌خواند. او، در پورشن فرهنگ مهاجس که سید جمال من گفت و کسی اعتنای نمی‌کرد و تو از آن سخن راندی و سخت نشینیده ماند و امروز هم گویی کسی جلوه‌دار آن ت Xiaoهد بود، مدفعون گشته، کلاس، نه دیگر جای مبادله اتفاقار و عقاید، که مکان زد و بدل کردن شماره تلفن است!! این ایندیال چندش آور آنهم در داشگاه؟! چه می‌گوییم . چگونه به تو بگوییم که کتابخوانهای جوان ما هر روز از روز پیش کمتر می‌شوند و کتابها هر روز بی‌خاصیت‌تر، که ویترین

دکتر شریعت



می‌زند، و چطور از خود داشته‌های خویش بیزاری می‌جذبند تا با هیچ و از پوچ انباشه شود.
فاجعه، اما فراتر از آن است که قلم را یارای نوشتن پاشد. تو می‌گفتی «دارد از دست می‌رود»، به کدام ضجه باید گفت که «دیگر از دست رفته»
برادر؛ حال تو بگو، تو که همیشه می‌گفتی، تو که امید این خستگان بودی و هستی. تو که عشق را برایمان تفسیر کردی و ایمان را احیا. تو که تجسم عیش «الذین آمنوا و هاجرروا و جاهدوا» بودی. تو که از شبهای کوپری این برهوت بی‌رؤیا می‌گفتی. تو که استادت علی بود - مرد بی‌بیم و بی‌ضعف و بی‌صبر
تو که تو، باز هم تو
بگو که حالا سر در کدام چاه، به فریاد، این دردها را واگوکنیم.

علی میرمیرانی

کتابفروشیها را یا بیگا و احضار روح و تعبیر خواب و ارتباط با اشباح پر کرده، یا آموزش آشپزی و چلوگیری از ناتوانهای جنسی و پیشگیری از زیش موی سر. چگونه به تو بگوییم که این نسل، بی‌هیچ شناختی، از فاطمه گریزان است و چنان بی‌مادوناند همدمی

توضیح: مقاله زیر که برسی و احصاء تکلیفهای تاریخ ۳۰ ساله اخیر را مذکور خود قرار داده است و در عرصه تکلیف، حریم تکلیف را علیه در دستان و روشنگران دینی چانز نمی‌نماید، در آخرین ساعت انتشار ویژه‌نامه گفتگو (ویژه نقد و بررسی مختوانی) دکتر عبدالکریم سروش در دانشگاه اصفهان) بدستمان رسید، که در اینجا خسین پوزش از تویسته محترم، بواسطه ناتاب نام موضوع آن و ویژه‌نامه حاضر، آن را به طبع می‌سازیم:

چرا تکلیف، چرا حذف؟

ابوالفضل گرامی

اشاره

هدف ما در این نوشتار نشان دادن این نکته است که حریم تکلیف در سی سال اخیر در حوزه‌های علمیه بر علیه چه کسانی به کار رفته است و اینک در می‌تکلیف و حذف چه کسانی است. اما آنان که از این روش‌ها استفاده می‌کنند باید بدانند که این روش در تعارض با ادعای سیاست آنان قرار دارد که می‌گویند به لحاظ نظری و عملی در دین‌شناسی گنوی سبقت را از دیگران ریزده‌اند. اگر این ادعا درست است دیگر چه جای تکلیف و حذف، شاکه آنقدر قوی هستید پیرا گوچکنیان انتقادی شما را به لرزه می‌اندازد و گمان می‌برید که لرزش شما یعنی لرزش دین. مگر نه این است که خدا و عده داده است که دین خود را تا قیامت حفظ خواهد کرد پس چه جای ترس. بگذارید مارکس و فروید و غیره را هر چه دلشان می‌خواهد بگویند. اسلام را از آنان هراسی نیست. چه رسید به دکتر سروش و مطهری که قصدشان اصلاح اندیشه دینی است و نه برآندازی دین.

براستی ما در فرهنگ متفکر و معماری پسر می‌بریم. فرهنگی که شمارش این بیت حافظ است:

آسایش دو گنی للسیر این دو حرف است
با «دوستان سروت» با «دشمنان مدارا»
اما عملش این بیت علامه طباطبائی است:
چه فرهادها مرده در کوهها / چه حالجها رفته بر دارها

قسمت اول این مقاله زیر عنوان «چرا سکرت، چرا می‌قراری» در تاریخ ۱۹ بهمن ۷۱ در روزنامه سلام منتشر شد. اینک قسمت دوم آن زیر عنوان «چرا تکلیف، چرا حذف» تقدیم خواهند گشته می‌گردد. در آن مقاله، در نقد سخنان آقای غرویان، نشان دادیم که مرحوم مطهری، از درون حوزه، و دکتر سروش از هرون (دانشگاه) نظام حوزه‌ی را به ترازوی توصیف و تبیین می‌هادند.

اما آن توصیف و تبیین، که با انگیزه واحد و در یک راستا و هدف ارائه شده بود، بزرگانی را چنان برانگیخته که تنها راه دفع آن نقدهای گرانشگ را در حریم «تکلیف» و «حذف» باز باختند.

گبیریم که این شمشیر کارساز باشد. اما چه سود از شمشیری که به پیکان سر «تکلیف کنند» و «تکلیف شوند» را برمی‌داد می‌دهد.

قصد ما این نبود و نیست که خدای ناگرده به تضعیف روحایت راستنبی هر دازم که در منگر دفاع از اسلام همیشه سهر بلای متحجرین بوده‌اند. بلکه تمنای آن داشتمام و داریم که به نسل جوان (حوزه و دانشگاه) نشان دهیم که همیشه «مصلحان» و «محییان» از پشت سرگر هدف آماج حملات میظاهران به دین بوده‌اند و هستند. مگر مطهری و امام از همین حوزه‌ها بیرون نیامده‌اند. و مگر شریعتی و سروش از همین دانشگاهها بیرون نیامدند. اما نه مطهری و امام تجلی و ظهور حوزه‌اند و نه شریعتی و سروش تجلی و ظهور دانشگاه. اینها استشاهای هر دو نظام‌اند.

۱- تکفیر دکتر سروش

است. متها من آیند آنجا سر داشجو کلاه می‌گذارند، و آنها را اخطال می‌کند. خبر تهمت و دروغ و مغالطه در این امر اول چه چیز شما من بینید». بیینید این (سخنرانی انتظارات دانشگاه از حوزه) شیوه همان کارهای است که سابقاً امثال کسر و پیها و امثال آنها داشتند عیناً شیوه این است.^(۲)

خواننده‌ای که برای اولین بار با اینگونه تعبیرات (تکفیرها) رو برو می‌شود شاید گمان برد که دکتر سروش احتمالاً در آثار خود در صدد «تضییع اسلام» و «ترنژل ایمان» بوده است. اما برای کسی که باست رایج تکفیر در حوزه‌های دینی ما آشنا باشد، اینگونه تعبیرات گپرائی می‌شود: «اینگونه تکفیر در حوزه‌های دینی ما آشنا باشد، اینگونه تعبیرات گپرائی را باید خواهد انگیخت، و در صدد قتل و ترور نداشته و احساسات کسی را بر خواهد انگیخت»، و در صدد قتل و ترور دکتر سروش و امثال ایشان برخواهد آمد. چراکه اگر قرار باشد براساس اینگونه مدعیات بلادلیل کمر به قتل کسی بینند، تا حال می‌بایست بسیاری از بزرگان حوزه، بخاطر تهمت‌هایی از این قبیل که قبل از دکتر سروش نثار آنان گردیده است، به قتل رسیده باشند.

مگر از میان همین حوزویان مرحوم شیخ فضل الله نوری فتوا نداد که «اگر کسی از مسلمین می‌در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه ایم این معنی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعة مرتد به او جاری است هر که باشد از عارف و با عارف از اولی الشوکه یا ضعیف».^(۳)

و در مقابل این فتوا مرحوم آخوند خراسانی، صاحب کتابه‌الاصول، فتوا داد: «معنی و اهتمام در استحکام و تشدید این اساس قدمی لازم و اقدام در موجبات آن محاده و معانده» با صاحب شریعت مظہر علی الصادع بها و آله الطاهرين الفضل الصلو والسلام و خیانت به دولت قوی شوک است^(۴) و «مجلس که تأسیس آن برای رفع ظلم و اخاله مظلوم و اعانت ملوف و امر به معروف و نهي از مکر و تقویت ملت و ترقیه حال رعیت و حفظ یقمه اسلام است قطعاً و عقلاً و شرعاً و عرفاً راجع بلکه واجب است و مخالف قرآن و مخالف شرع ائم و مجادل با صاحب شریعت است».^(۵)

بنابراین تمام مردم ایران در عصر مشروطیت یا «مرتد» و یا «معاند با صاحب شریعت» و «مخالف شرع ائم» و «مجادل با صاحب شریعت» بودند. چراکه همه آنان با مخالف مشروطه بودند و یا موافق آن، تأسیس مراجعت و فقهاء هم همین وضع را داشتند.

مگر در همین حوزه قلم نگفته‌اند که «اگر آنای مصباح بزدی آگاه به

۱-۱- حجت‌الاسلام صادق لاریجانی: در «نقض قبض و بسط تثویل شریعت» نوشته‌اند: «اگر مطالب پراکنده‌ای که در مقالات قبض و بسط آمده است به هم منضم شوند، از آن چنین استبطان می‌شود که اصلًا نزول شرایع و مراجعه به کتاب و سنت بی دلیل و لغو است».^(۶) «یکی از توالي فاسدۀ نظریه قبض و بسط، ترویج شکاکیت تمام عبار است».^(۷) «بگمان ما، یکی از توالي فاسدۀ نظریه ایشان، سنت نمودن پایه‌های تقلید در احکام است».^(۸)

۱-۲- آقای محمد تقی مصباح بزدی، ضمن بر شمردن «آفات انقلاب و راههای مازدۀ با آنها در ذیل «آفات حقیقتی» نوشته‌اند: «تفسیر و تأویل تادرست و نایحای متون دینی و مذهبی که، چنانکه اشاره کردیم، بسیار متناقض و متعارض است، معمولاً تحت عنوانی بسیار «لاویز و فریبند»، مانند «تفسیر عینی و هوشمندانه از تعالیم و احکام دینی و مذهبی»، «تکامل معرفت دینی»، «نووسازی و بازارسازی فکر دینی»، «تطبیق تعالیم و احکام دین بر متناسبات و نیازهای متغیر زمان»، و «ساده کردن و در دسترس همگان قرار دادن دین»، صورت می‌پذیرد، آن هم به دست گسانی که یا مسلمان نیستند یا اگر مسلمانند به بعضی مکبها و ملکهای غیر اسلامی هم کمایش دل باخته‌اند. این کارها، به تدریج هر چه تعداد و بدون اینکه بسیاری از مردم بوعی برند، موجب فساد حقیقتی جامعه‌من شود»، و این فساد، بی‌شك، همه مقاصد دیگر را در بین خواهد داشت.^(۹)

۱-۳- آقای غرویان خطاب به دکتر سروش گفتۀ‌اند: «شما جوانها را نهیج فلسفی می‌کنید، سوال را در ذهن شان ایجاد می‌کنید نسبت به دین و فلسفه اسلام، نسبت به قرآن، نسبت به نهج البلاغه، نسبت به حوزه، نسبت به فقه، نسبت به مجتهدین و فقهاء... و من گویند بروید سوال طرح کنید و یهه بجیسید! این سوالی که شما آنرا می‌کنید اساس وحی و دین خدا را مقدسات، همه را بهم می‌برید چنین می‌همانی هرگز عزت ندارد و کسی هم که این می‌همان را بفرستد خاش بی‌مزیان است. مگر هر می‌همانی عزیز است، و می‌سینه گرفته‌اند: در این جلسه مصراحت تفاضاً می‌کنیم از مسئولین کشور که یک اقدام عملی در برابر این گروه افراد شان داده بشود، چون حد تصحیح به نظر می‌رسد تمام شده و به الداڑه گافی نصایح به گوش این‌ها خورده و اینها توجه نکرده‌اند این خودش بوضی چرأت و تحری است نسبت به ارشادات و نصایحی که مقام معظم رهبری دارند. همه دلوزان مملکت مغارش می‌کنند به این وحدت ولی کار ایشان تفرقة افکنی است».^(۱۰)

۱-۴- آقای مکارم شیرازی گفتۀ‌اند: «بیینید مغالطه چقدر روش

در فصل پیش گفته بود که خوارج با روح فرهنگ اسلامی آشنا نبودند ولی شجاع بودند، چون جاهم بودند تگ نظر بودند و چون تگ نظر بودند زود تکفیر و تفسیق می‌گردند نا آنها که اسلام و مسلمانی را منحصر بخود دانستند و سایر مسلمانان را که اصول عالیاند آنها را نمی‌پذیرفتند کافر می‌خوانند و چون شجاع بودند خالی از سلاح صاحبان قدرت می‌رفتند و به خالی خود آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌گردند و خود گشته می‌شدند و گفته بود «دوره‌های بعد جمیع جهالت و تسلیک و مقدس مائی و تگ نظری آنها برای دیگران بالغ ماند اما شجاعت و شهادت و فداکاری از میان رفت.

خارج بی شهامت، یعنی مقدس مأیان نرسو، شیخ پولادین را یکاری گذاشتند و از امر به معروف و نهی او منکر صاحبان قدرت که برای شان حظر ایجاد می‌گرد صرف نظر کردند و با شمشیر زبان به جان صاحبان فضیلت افتدند؛ هر صاحب فضیلتی را به غوته منهم گردید به طوری که در تاریخ اسلام کثیر صاحب فضیلتی را می‌توان یافت که هدف تبر تهمت این طبقه واقع شده باشد؛ یکی را گفتند منکر خدا، دیگری را گفتند منکر معاد، سومی را گفتند منکر معراج حسنانی و چهارمی را گفتند صوفی، پنجمی را چیز دیگر و همینطور... بطوری که اگر نظر این احتمان را ملاک قرار دهیم هیچ وقت هیچ داشته‌نم واقعی مسلمان نبوده است. وقتی که علی تکفیر شود تکلیف دیگران روش است. بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، صدرالتألهین شیرازی، فیض کاشانی، سید جمال الدین اسدآبادی، و اخیراً محمد اقبال پاکستانی از کسانی هستند که از این جام جر عدای به کامشان ریخته شده است^(۱۱).

مرحوم مطهری مطمئناً از جر عه نوشان این جام بوده‌اند. مقدماتی حوزه علمیه به شدت به کتاب «نظم حقوق زن در اسلام» حمله کرده‌اند و کار آنقدر بالاگرفت که حضرت امام مداخله و از این کتاب دفاع کردند. و باز کتاب مقاله حجات هم از دید مقدماتی حوزه علمیه پنهان نماند و نویسنده مصلح و محیی آن محکوم به «ظرف زدگی» و «متی گزی» و ترویج فساد اخلاقی شد. در اینجا برای اینکه خواننده را با تمویه‌ای از «تکفیر» مرسوم در حوزه‌ها آشنا سازیم بطور تفصیلی به تکفیرهای یکی از حوزویان محترم، که در حاشیه نسخه‌ای از چاپ سیم کتاب مقاله حجات مرحوم مطهری مرفوم داشته‌اند، اشاره می‌کنیم. اینها مدن کتاب مقاله حجات، ○ سهی تکفیر منتقد محترم ● و به دنبال آن یاسخ اسناد مطهری □ در ذیل این سطور آمده است.

○ اما اینکه چطور شد در عصر اخیر به جای اسطلاح رایج فقهاء یعنی ستر و پوشش، کلمه حجاب و پرده و پرده‌گشی چوی شده

لوارم و نایاب مباحثش در کتاب اصول عقاید باشد و قصد آنرا گردد باشد منکر ضروری دین گفته و مرتد است. و مگر همین حوزویان آقای مکارم شیرازی را «وابسته به آمریکا» نخوانندند و نگفتند که «شما (مکارم شیرازی) آبروی قرآن را بر دید کشون ما را وابسته گردید می‌گوید قرآن را اگر عوض نکنید با ما معامله نمی‌کنید و حضرت آیت‌الله ربانی شیرازی هم گفتند «از نظر شرع این جرم است» و در آن مجلس که بزرگترین فقهاء و رهبران انقلاب حضور داشتند هیچگوئی نسبت به این م Stephan اعتراض نکرد بلکه اکبرت آنرا ناید گردند.

وقتی آقای مکارم شیرازی در موقع تصویب اصل ولایت فقهه ضروری دند: «من فکر می‌کنم اگر این اصل به همین صورت تصویب شود آینده قانون انسانی در خطر است، آینده القلاط و آینده خون شهیدان در خطر است، و چیزی نمی‌گذرد که غالباً بقیه اصول مفید و سازنده این قانون نیز خوانده خواهد شد، به همین دلیل سکوت را جایز نمی‌دانم»، شهید هاشمی تزاد اعلام داشت: «اگربرت دولتان معتقدند که این سخنرانی ایشان سوه اثر دارد» و آقای کرمی گفتند: «ایشان در سخنانشان فقهی را گمتر از همه فلسفه دارد» و مرحوم شهید بهشتی نسبت به سخنان آقای مکارم شیرازی ابراز تأسف گردند که به تفصیل خواهد آمد.

ما در این مقاله برای آشنازی داشگاهان و حوزویان با سوابق این نوع برخوردها، مواردی، چند را گزینش نموده‌ایم تا خواننده‌گان به سوابق تهمت و تکفیرها آشنا شوند و لذا اینها ضمن نقل سخنان مرحوم مطهری درباره برخورد تکفیر کشندگان با مصلحان در عولی تاریخ اسلام، به تفصیل به تقدیم یکی از فضلای، حوزه علمیه قم، و یاسخ مرحوم مطهری، خواهیم پرداخت.

۲- استاد مطهری:

«وای به حال جامعه مسلمین از آن وقت که گروهی خشک مقدس یکند دنده جاهم بی خبر، پارا به یک کنش کنند و به جان این و آن بیفتدند، چه قدرتی می‌تواند در مقابل این مارهای افسوس نایاب استادگی کند؟ کدام روح قوی و نیرومند است که در مقابل این قیاده‌های زهد و تقاوی تکان نخورد، کدام دست است که بخواهد برای فرود آوردن شمشیر بر فرق اینها بالا رود و نفرزد؟»^(۱۰)

بعضی از خشک مهزان را می‌ینیم که جز خود و عنده‌ای بسیار محدود مانند خود، همه مردم را با دید کفر و الحاد می‌نگردند و داشته اسلام و مسلمانی را بسیار محدود خالی می‌کنند.